



Reading characteristics of two myths from Iran and Greece and their educational applications

Raheleh Kalantari Daroonkola ^۱

Assistant Professor of English Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities,
Shahid Chamran University of Ahvaz, Iran.

Abstract

Myths, as integral elements of nations' cultural and literary heritage, not only embody collective worldviews and belief systems but also hold considerable potential for language education. However, their narrative and cultural dimensions have received limited comparative and analytical attention in the context of Persian language instruction, particularly with respect to reading comprehension. Therefore, the primary aim of this study is to investigate the shared narrative elements in Iranian and Greek myths and to elucidate their pedagogical potential for enhancing Persian reading skills. The central research question guiding this study is: which characteristics of mythological texts make them suitable and effective for teaching Persian reading comprehension?

To address this question, the present study draws on schema theory and adopts a comparative studies approach to investigate the role of cultural background knowledge in the comprehension and interpretation of mythological texts. It seeks to demonstrate how mythological commonalities can function as an instructional tool in the process of language learning.

The research adopts a descriptive-analytical method based on library research. The data were collected from Iranian and Greek mythological texts, particularly the narrative of Rostam and Esfandiar in Ferdowsi's *Shahnameh* and the story of Achilles in the Trojan War. These narratives were analyzed according to narrative elements such as characterization, hero-centeredness, the conflict between good and evil, plot structure, and submission to fate. The findings suggest that, despite their cultural and historical differences, Iranian and Greek myths display notable similarities in both narrative structure and storytelling elements. Key shared features encompass the portrayal of superhuman heroes, pivotal battles that determine the course of fate, the extensive use of symbolic imagery, and the persistent conflict between opposing forces. These common narrative patterns highlight the structural and thematic affinities between the mythological traditions of the two cultures. The presence of superhuman heroes, decisive battles, symbolism, and the confrontation of opposing forces are among the most prominent common features of these narratives. Considering these characteristics, mythological texts constitute rich sources of vocabulary and complex grammatical structures, making them practical and valuable resources for teaching advanced concepts and challenging vocabulary in Persian language instruction.

Keywords: Myth, Teaching Persian Reading Skills (or Persian Reading Instruction) ^۲

The Iceberg Theory, Cultural Knowledge, Schema Theory

ویژگی‌های خوانداری دو اسطوره از ایران و یونان و کاربرد آموزشی آن‌ها

راحله کالانتاری درونکلا^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید چمران اهواز، ایران.

چکیده

هدف اسطوره‌ها به‌عنوان بخشی از میراث فرهنگی و ادبی ملت‌ها، افزون بر بازتاب جهان‌بینی و باورهای جمعی، در فرایند آموزش زبان نیز می‌توانند نقش مؤثری ایفا کنند. با این حال، بهره‌گیری از ظرفیت‌های روایی و فرهنگی اسطوره‌ها در آموزش زبان فارسی، به‌ویژه در حوزه مهارت خواندن، کمتر به‌صورت تطبیقی و تحلیلی مورد توجه قرار گرفته است. از این‌رو، هدف اصلی این پژوهش بررسی عناصر داستانی مشترک در اسطوره‌های ایران و یونان و تبیین ویژگی کاربردی آن‌ها در آموزش مهارت خواندن زبان فارسی است. پرسش اصلی پژوهش حاضر این بوده است که براساس چه ویژگی‌هایی از اسطوره‌ها برای آموزش مهارت خواندن زبان فارسی می‌توان استفاده کرد؟

لذا در راستای پاسخ به این پرسش، پژوهش حاضر با تکیه بر نظریه طرحواره و رویکرد مطالعات تطبیقی، به بررسی نقش پیش‌زمینه‌های فرهنگی در فهم و تفسیر متون اسطوره‌ای می‌پردازد و می‌کوشد نشان دهد که اشتراکات اسطوره‌ای چگونه می‌توانند به‌عنوان ابزاری آموزشی در فرایند یادگیری زبان به‌کار گرفته شوند.

روش پژوهش، توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعه کتابخانه‌ای است. داده‌های پژوهش از متون اسطوره‌ای ایران و یونان، به‌ویژه روایت رستم و اسفندیار در شاهنامه فردوسی و روایت آشیل در جنگ تروا، گردآوری و بر اساس عناصر داستانی همچون شخصیت‌پردازی، قهرمان‌محوری، تقابل خیر و شر، پیرنگ، تسلیم در برابر سرنوشت تحلیل شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اسطوره‌های ایرانی و یونانی، با وجود تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی، در بسیاری از عناصر روایی و ساختارهای داستانی دارای شباهت‌اند. حضور قهرمانان فراانسانی، نبردهای سرنوشت‌ساز، نمادپردازی و تقابل نیروهای متضاد از مهم‌ترین وجوه مشترک این روایت‌هاست و با توجه به این ویژگی‌ها متن‌های اسطوره‌ای منابعی غنی از واژگان و ساختارهای دستوری پیچیده هستند که جهت آموزش مفاهیم و واژگان سخت زبان فارسی کاربردی و سودمند هستند.

واژه‌های کلیدی: اسطوره، آموزش مهارت خواندن زبان فارسی، نظریه کوه یخ، دانش فرهنگی، نظریه طرحواره.

۱. مقدمه

امروزه فرهنگ یکی از مؤلفه‌های اساسی در آموزش زبان به شمار می‌رود و بسیاری از پژوهشگران حوزه آموزش زبان بر این باورند که یادگیری صرف ساختارهای زبانی برای برقراری ارتباط مؤثر کافی نیست، بلکه زبان‌آموز باید توانایی درک ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه زبانی مقصد را نیز به دست آورد (ضیاء حسینی، ۱۳۸۵). از این رو، آموزش زبان در رویکردهای نوین، فراتر از آموزش واژگان و دستور زبان، با آموزش فرهنگ پیوندی مستقیم یافته است.

بر اساس تعریف سازمان یونسکو (۲۰۰۲)، فرهنگ مجموعه‌ای از ویژگی‌های معنوی، مادی، فکری و عاطفی یک جامعه یا گروه اجتماعی است که افزون بر هنر و ادبیات، شیوه زندگی، نظام‌های ارزشی، باورها، آداب و رسوم و الگوهای رفتاری را نیز دربرمی‌گیرد. در این میان، زبان یکی از بنیادی‌ترین عناصر فرهنگ محسوب می‌شود و می‌تواند بازتاب‌دهنده جهان‌بینی، ارزش‌ها و تجربه‌های تاریخی هر ملت باشد. بنابراین، شناخت زبان بدون شناخت بستر فرهنگی آن، شناختی ناقص خواهد بود.

ادبیات نیز به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نمادهای فرهنگی، نقشی اساسی در انتقال نظام اندیشه‌ها، باورها و ارزش‌های اجتماعی ایفا می‌کند. از همین رو، مطالعه متون ادبی می‌تواند زمینه مناسبی برای شناخت فرهنگ و تمدن ملت‌ها فراهم سازد. پاینده (۱۳۸۵) با اشاره به دیدگاه منتقدانی چون فروید و یونگ، ادبیات را نوعی گفتمان فرهنگی می‌داند که لایه‌های پنهان ذهن جمعی و تجربه‌های انسانی را بازتاب می‌دهد. در این چارچوب، متون ادبی می‌توانند در فرایند آموزش زبان نیز به‌عنوان ابزاری مؤثر برای تقویت فهم فرهنگی و مهارت خواندن به کار گرفته شوند.

در میان گونه‌های مختلف ادبی، اسطوره‌ها جایگاهی ویژه دارند؛ زیرا افزون بر برخورداری از جنبه روایی و ادبی، حامل باورها، آرمان‌ها و تجربه‌های مشترک انسانی‌اند. هادی (۱۳۷۷) به نقل از شریعتی، اسطوره را کلیدی برای شناخت فرهنگ، مذهب و تمدن ملت‌ها معرفی می‌کند و معتقد است که انسان در اسطوره به‌صورت مطلق تجلی می‌یابد. از این منظر، اسطوره‌ها صرفاً روایت‌هایی خیالی نیستند، بلکه بازتاب آرزوها، ترس‌ها، ارزش‌ها و الگوهای ذهنی جوامع انسانی به شمار می‌روند.

با توجه به ظرفیت‌های فرهنگی و روایی اسطوره‌ها، بهره‌گیری از آن‌ها در آموزش زبان می‌تواند موجب فعال‌سازی دانش پیشین زبان‌آموزان، تقویت طرح‌واره‌های ذهنی، گسترش دایره واژگان و افزایش درک فرهنگی شود. همچنین، ساختار روایی، کشمکش‌ها و شخصیت‌های قهرمان‌محور در متون اسطوره‌ای می‌تواند انگیزه و درگیری ذهنی زبان‌آموز را در فرایند خواندن افزایش دهد و فهم متن را تسهیل کند. با وجود این، بررسی تطبیقی اسطوره‌ها و کارکرد آموزشی آن‌ها در آموزش زبان فارسی کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است.

بر این اساس، پژوهش حاضر می‌کوشد با رویکردی توصیفی-تحلیلی، عناصر داستانی مشترک در اسطوره‌های ایران و یونان را بررسی کند و ظرفیت‌های آموزشی این متون را در آموزش زبان فارسی نشان دهد. در این راستا، داستان «رستم و اسفندیار» از شاهنامه فردوسی و روایت «آشیل و جنگ تروا» از ایللیاد و ادیسه هومر به‌عنوان نمونه‌های مورد مطالعه انتخاب شده‌اند و

عناصری همچون قهرمان، زمان، مکان، حماسه، ترس و عشق در آن‌ها مورد تحلیل قرار گرفته است. همچنین، این پژوهش می‌کوشد با ارائه نمونه‌ای کاربردی، امکان بهره‌گیری از متون اسطوره‌ای در آموزش مهارت خواندن زبان فارسی را تبیین کند.

۲. پیشینه پژوهش

اسطوره‌ها از کهن‌ترین جلوه‌های روایت در تاریخ فرهنگ بشری به شمار می‌آیند و بخش مهمی از بنیان‌های ادبیات ملت‌ها را شکل می‌دهند. این روایت‌ها فراتر از محدودیت‌های زمان و مکان، بازتاب آرزوها، ترس‌ها، باورها و تجربه‌های جمعی انسان‌اند و از همین رو بسیاری از نظریه‌پردازان ادبی اسطوره را سرچشمه اصلی روایت و داستان‌پردازی دانسته‌اند. در واقع، اسطوره‌ها نه تنها روایت‌هایی درباره جهان و آغاز آن‌اند، بلکه ساختارهایی معنایی هستند که انسان از طریق آن‌ها تجربه‌های وجودی خود را تفسیر کرده و در قالب روایت‌های فرهنگی انتقال می‌دهد. به همین دلیل، اسطوره‌ها در طول تاریخ همواره در شکل‌گیری تخیل ادبی و تولید روایت‌های ادبی نقشی بنیادین داشته‌اند.

در حوزه نظری اسطوره‌شناسی، اندیشمندانی چون کارل گوستاو یونگ، میرچا الیاده و نورترپ فرای سهم مهمی در تبیین ماهیت، ساختار و کارکرد اسطوره داشته‌اند. کارل گوستاو یونگ با طرح نظریه «ناخودآگاه جمعی» بر این باور است که در ساختار ذهن انسان، لایه‌ای عمیق و مشترک وجود دارد که در طول تاریخ بشر شکل گرفته و حاوی تجربه‌های مشترک انسانی است (Jung, ۱۹۶۸؛ پاینده، ۱۳۸۵). این لایه از ذهن، مجموعه‌ای از تصاویر و الگوهای نمادین را در خود جای داده است که در فرهنگ‌های گوناگون به صورت روایت‌ها، نمادها و شخصیت‌های اسطوره‌ای ظهور می‌یابند. یونگ این الگوهای نمادین را «کهن‌الگو» می‌نامد و معتقد است که شخصیت‌هایی مانند قهرمان، پیر دانا، سایه و مادر، و همچنین موقعیت‌هایی نظیر سفر، نبرد، مرگ و تولد دوباره، از جمله مضامین برجسته این کهن‌الگوها هستند که در اسطوره‌ها و روایت‌های فرهنگی ملت‌های مختلف تکرار می‌شوند. از دیدگاه یونگ، حضور این کهن‌الگوها سبب می‌شود که اسطوره‌ها واجد نوعی معنای جهان‌شمول باشند و بتوانند تجربه‌های انسانی را در سطحی عمیق و مشترک بیان کنند.

در پیوند با این دیدگاه، میرچا الیاده نیز در پژوهش‌های خود به ماهیت فرهنگی و معنایی اسطوره توجه ویژه‌ای داشته است. الیاده اسطوره را روایت رخدادهایی مقدس می‌داند که در زمان آغازین یا «زمان نخستین» رخ داده‌اند و از طریق بازگویی و تکرار، معنا و نظم فرهنگی را در جامعه بازتولید می‌کنند (Eliade, ۱۹۶۳). به اعتقاد او، اسطوره‌ها صرفاً داستان‌هایی خیالی یا تخیلی نیستند، بلکه روایت‌هایی‌اند که نظامی از باورها، ارزش‌ها و الگوهای فرهنگی را در خود جای داده‌اند. در واقع، اسطوره‌ها به انسان کمک می‌کنند تا جهان پیرامون خود را معنا کند و جایگاه خود را در آن دریابد. از این منظر، بازگویی اسطوره‌ها نوعی بازگشت نمادین به زمان مقدس و آغازین محسوب می‌شود و از طریق آن، نظم فرهنگی و معنوی جامعه حفظ و بازتولید می‌گردد. چنین ویژگی‌هایی سبب شده است که اسطوره‌ها علاوه بر مطالعات اسطوره‌شناسی، در حوزه‌هایی چون انسان‌شناسی، مطالعات فرهنگی، روان‌شناسی و نقد ادبی نیز مورد توجه قرار گیرند.

در حوزه مطالعات ادبی، نظریه نقد اسطوره‌ای در نیمه دوم قرن بیستم با آثار نورتروپ فرای جایگاهی برجسته یافت. فرای در کتاب مشهور خود «کالبدشناسی نقد» (۱۹۵۷) بر این باور است که ادبیات در اساس استمرار و بازآفرینی الگوهای اسطوره‌ای است و بسیاری از روایت‌های ادبی در حقیقت بازتاب ساختارهایی هستند که پیش‌تر در اسطوره‌ها شکل گرفته‌اند. از دیدگاه او، ادبیات نظامی از نمادها، تصاویر و روایت‌هاست که ریشه در تخیل اسطوره‌ای انسان دارد و به همین دلیل بسیاری از داستان‌ها بر اساس الگوهای ثابتی شکل می‌گیرند. از جمله این الگوها می‌توان به سفر قهرمان، نبرد با نیروهای شر، جست‌وجو برای دستیابی به شناخت یا رستگاری و بازگشت قهرمان اشاره کرد. این الگوها که ریشه در روایت‌های اسطوره‌ای دارند، در آثار ادبی دوره‌های مختلف تاریخی بازآفرینی می‌شوند و به آن‌ها ساختاری معنایی و نمادین می‌بخشند.

فرای برای تبیین این دیدگاه، نمونه‌هایی از ادبیات غرب را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه روایت‌های ادبی مدرن نیز همچنان از الگوهای اسطوره‌ای تأثیر می‌پذیرند. برای مثال، او رمان «تام جونز» اثر هنری فیلدینگ را بازآفرینی الگویی اسطوره‌ای می‌داند که در آن قهرمان پس از گم‌شدن یا دورافتادن از جایگاه اصلی خود، در پایان داستان دوباره هویت و موقعیت واقعی خویش را بازیابی می‌کند. این الگو در بسیاری از روایت‌های اسطوره‌ای نیز دیده می‌شود؛ برای نمونه، در داستان پرسئوس یا در روایت‌های دینی مانند ماجرای موسی نیز ساختاری مشابه مشاهده می‌شود که در آن قهرمان پس از طی مسیرهای دشوار و مواجهه با چالش‌های گوناگون، در نهایت به شناخت یا جایگاه واقعی خود دست می‌یابد (شایگان‌فر، ۱۳۸۴).

در ادامه این رویکرد، پژوهشگرانی مانند گورین نیز با بهره‌گیری از نظریه‌های اسطوره‌شناختی و دیدگاه‌های یونگ و فرای، به بررسی حضور الگوهای اسطوره‌ای در متون ادبی پرداخته‌اند. گورین و همکاران او در تحلیل آثار ادبی نشان می‌دهند که بسیاری از روایت‌های ادبی بر اساس الگوهای کهن اسطوره‌ای شکل گرفته‌اند و این الگوها در ساختار روایت، شخصیت‌پردازی و نظام نمادین متن نقش مهمی ایفا می‌کنند (Guerin et al., ۱۹۷۰). برای مثال، گورین در تحلیل رمان «ماجرای هاکل‌بری فین» اثر مارک تواین نشان می‌دهد که ساختار این اثر نیز با الگوی سفر قهرمان قابل تبیین است. در این روایت، شخصیت اصلی با ترک محیط آشنا و ورود به فضایی ناشناخته، سفری پرمخاطره را آغاز می‌کند و در طول این مسیر با تجربه‌های گوناگون مواجه می‌شود که در نهایت به نوعی رشد و بلوغ شخصیتی می‌انجامد. از دیدگاه گورین، چنین ساختاری را می‌توان بازتابی از الگوهای اسطوره‌ای دانست که در روایت‌های مختلف تکرار می‌شوند.

به اعتقاد این پژوهشگران، بسیاری از عناصر و تصاویر نمادین که در اسطوره‌ها دیده می‌شوند، در متون ادبی نیز حضور دارند. از جمله این عناصر می‌توان به الگوی سفر و جست‌وجو، ایماژهای نمادینی چون آب، جنگل یا تاریکی، و شخصیت‌هایی مانند قهرمان، سایه یا پیر دانا اشاره کرد. همچنین آیین‌های گذار، آغاز و تحول نیز از دیگر ساختارهایی هستند که در اسطوره‌ها و روایت‌های ادبی به صورت مکرر دیده می‌شوند. حضور این عناصر در متون ادبی سبب می‌شود که روایت‌ها از سطح یک داستان ساده فراتر رفته و لایه‌های عمیق‌تری از معنا را در خود جای دهند.

در کنار این دیدگاه‌ها، برخی از پژوهشگران به کارکرد فرهنگی و نمادین اسطوره در شکل‌گیری ادبیات توجه کرده‌اند. فرای در کتاب «تخیل فرهیخته» (۱۹۶۳) بر این نکته تأکید می‌کند که اسطوره‌ها روایت‌هایی از زمان‌های مقدس و از دست‌رفته‌اند و ادبیات در واقع بازتاب نوعی حسرت و میل به بازگشت به آن جهان آرمانی است. از این منظر، بسیاری از آثار ادبی را می‌توان تلاشی برای بازآفرینی یا بازتفسیر آن الگوهای اولیه دانست که در اسطوره‌ها شکل گرفته‌اند. چنین رویکردی نشان می‌دهد که حتی در دوره‌های معاصر نیز ادبیات همچنان از ساختارها و مضامین اسطوره‌ای الهام می‌گیرد و این عناصر در قالب‌های تازه‌ای در آثار ادبی بازنمایی می‌شوند. مضامینی چون سفر، جست‌وجو، مرگ و تولد دوباره، یا حضور شخصیت‌هایی مانند قهرمان و پیر دانا، از جمله مضامینی هستند که در بسیاری از آثار شاعران و نویسندگان معاصر نیز مشاهده می‌شوند.

در پژوهش‌های ایرانی نیز اسطوره و کارکردهای آن در ادبیات و فرهنگ مورد توجه قرار گرفته است. حمیدیان (۱۳۷۲) در بررسی ساختار داستان‌ها بر این باور است که بسیاری از روایت‌های ادبی همچنان از الگوهای اسطوره‌ای تأثیر می‌پذیرند. او داستان‌ها را بر اساس میزان نزدیکی آن‌ها به ساختارهای اسطوره‌ای به دو دسته تقسیم می‌کند. دسته نخست، داستان‌های سنتی‌اند که همچنان وحدت ساختاری و الگوهای اسطوره‌ای خود را حفظ کرده‌اند و این ویژگی در بسیاری از متون ادبی شرقی و فارسی مشاهده می‌شود. دسته دوم، داستان‌هایی هستند که به‌ویژه پس از رنسانس در ادبیات غرب شکل گرفته‌اند و با فاصله گرفتن از ساختارهای ثابت اسطوره‌ای، به فردیت شخصیت‌ها، پیچیدگی روان‌شناختی و تنوع دیدگاه‌های روایی توجه بیشتری نشان می‌دهند پاینده (۱۳۸۵) در بررسی رابطه اسطوره و ادبیات، اسطوره را نوعی روایت نمادین می‌داند که در آن تجربه‌های بنیادین انسان در قالب داستان بیان می‌شوند. به باور او، بسیاری از آثار ادبی با بهره‌گیری از الگوهای اسطوره‌ای، مفاهیم عمیق فرهنگی و انسانی را منتقل می‌کنند. این دیدگاه نشان می‌دهد که اسطوره‌ها نه تنها بخشی از میراث فرهنگی جوامع‌اند، بلکه در فهم ساختارهای معنایی متون ادبی نیز نقش مهمی دارند. از سوی دیگر، هادی (۱۳۷۷) در کتاب «شناخت اسطوره‌های ملل» بر اهمیت مطالعه اسطوره‌ها برای شناخت فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف تأکید می‌کند و معتقد است که اسطوره‌ها بازتابی از نگرش انسان به جهان، طبیعت و جایگاه خود در هستی‌اند. از این منظر، مطالعه اسطوره‌ها می‌تواند به شناخت نظام ارزشی و فکری جوامع کمک کند.

مجموع این دیدگاه‌ها نشان می‌دهد که اسطوره نه تنها بخشی از میراث فرهنگی و روایی جوامع انسانی است، بلکه یکی از بنیان‌های اساسی شکل‌گیری روایت‌های ادبی نیز به شمار می‌رود. تداوم و بازآفرینی الگوهای اسطوره‌ای در آثار ادبی کلاسیک و مدرن نشان می‌دهد که این روایت‌ها همچنان در ساختار تخیل ادبی حضور دارند و می‌توانند چارچوبی نظری برای تحلیل متون ادبی فراهم آورند. از این رو، بررسی اسطوره‌ها و ساختارهای نمادین آن‌ها می‌تواند ابزاری مؤثر برای درک عمیق‌تر روایت‌های ادبی و تحلیل لایه‌های معنایی متون فراهم کند. لذا وجود چنین ویژگی‌ای موجب می‌شود این دسته از متون نه تنها در حوزه نقد و ادبیات جایگاه ویژه‌ای داشته باشند بلکه در حوزه‌های آموزش زبان و فرهنگ نیز مورد توجه و استفاده قرار بگیرند.

در پژوهش‌های حوزه آموزش زبان دوم نیز استفاده از روایت و داستان در کلاس زبان مورد توجه قرار گرفته است. واینجریب (Wajnryb, ۲۰۰۳) نشان می‌دهد که فعالیت‌های مبتنی بر داستان و روایت می‌توانند نقش مهمی در تقویت مهارت‌های زبانی، به‌ویژه مهارت خواندن و درک مطلب داشته باشند. به باور او، ساختار روایی داستان‌ها موجب می‌شود زبان‌آموز بتواند توالی رویدادها را دنبال کند، میان عناصر متن ارتباط برقرار سازد و معنای کلی روایت را درک کند. مولر (Muller, ۲۰۰۵) نیز در پژوهشی درباره نقش ساختار روایت در یادگیری زبان دوم بیان می‌کند که متون روایی به دلیل برخورداری از انسجام معنایی و پیوند علی میان رویدادها، درک متن را برای زبان‌آموزان تسهیل می‌کنند و فرایند یادگیری واژگان و ساختارهای زبانی را تقویت می‌کنند.

از سوی دیگر، کرامش (Kramsch, ۱۹۹۸) در بررسی رابطه زبان و فرهنگ تأکید می‌کند که آموزش زبان بدون توجه به زمینه‌های فرهنگی آن کامل نخواهد بود. او معتقد است که متون فرهنگی می‌توانند پلی میان زبان و فرهنگ ایجاد کنند و زبان‌آموز را با شیوه‌های تفکر و ارزش‌های فرهنگی جامعه آشنا سازند. از این منظر، اسطوره‌ها به‌عنوان روایت‌هایی فرهنگی می‌توانند نقش مهمی در آموزش زبان ایفا کنند؛ زیرا این متون علاوه بر ارائه ساختارهای زبانی، حامل مفاهیم فرهنگی و نمادین نیز هستند.

همچنین پژوهش‌هایی در حوزه آموزش مبتنی بر داستان نشان داده‌اند که روایت‌های داستانی می‌توانند مهارت‌های تفسیری و تحلیلی خوانندگان را تقویت کنند. رایت و همکاران (Wright et al., ۲۰۰۸) معتقدند که داستان‌ها به دلیل چندلایگی معنایی و حضور عناصر نمادین، خواننده را به استنباط معنا و تفسیر مفاهیم ضمنی وامی‌دارند و بدین ترتیب زمینه توسعه خواندن انتقادی را فراهم می‌کنند. این ویژگی به‌ویژه در متون اسطوره‌ای که اغلب سرشار از نمادها و مفاهیم فرهنگی‌اند، برجسته‌تر است.

در حوزه آموزش زبان فارسی نیز پژوهشگران بر نقش فرهنگ در فرایند یادگیری زبان تأکید کرده‌اند. ضیاء حسینی (۱۳۸۵) در بررسی اصول آموزش زبان فارسی به غیر فارسی‌زبانان بیان می‌کند که یادگیری زبان تنها به فراگیری ساختارهای دستوری و واژگانی محدود نمی‌شود، بلکه آشنایی با فرهنگ و نظام معنایی زبان نیز بخش مهمی از این فرایند را تشکیل می‌دهد. به همین دلیل، استفاده از متون فرهنگی و ادبی در آموزش زبان می‌تواند به درک عمیق‌تر زبان‌آموزان از زبان مقصد کمک کند. از این منظر این دسته از متون جهت استفاده در حوزه آموزش زبان فارسی سودمنداند و در این راستا ضروری است که ویژگی‌های ساختاری و آموزشی آن‌ها بررسی شود.

بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد که با این‌که اسطوره‌ها نه‌تنها بنیان بسیاری از روایت‌های ادبی و فرهنگی‌اند، و به دلیل برخورداری از ساختار روایی، نمادپردازی و بار فرهنگی می‌توانند جزو منابع آموزشی باشند، تا به حال پژوهشی میان رشته‌ای که این ظرفیت آموزشی را بررسی کرده باشد صورت نگرفته است و این متون از لحاظ بررسی ویژگی‌های ساختاری و معنایی در حوزه آموزش زبان فارسی مطالعه نشده‌اند. بنابراین پژوهش حاضر جهت برآورده ساختن چنین مهمی به بررسی ویژگی‌های خوانداری دو اسطوره از اسطوره‌های ایران و یونان می‌پردازد که در جایگاه خود پژوهشی بدیع است.

۳. ویژگی‌های خواننداری متون اسطوره‌ای

چارچوب نظری پژوهش حاضر بر این فرض استوار است که متون اسطوره‌ای، به دلیل برخورداری از ویژگی‌های روایی، نمادین و فرهنگی، ظرفیت بالایی برای تبدیل شدن به متن آموزشی در آموزش زبان و به‌ویژه مهارت خواندن دارند. در این چارچوب، اسطوره نه صرفاً به‌عنوان یک متن ادبی، بلکه به‌مثابه متنی فرهنگی - آموزشی در نظر گرفته می‌شود که می‌تواند هم‌زمان فرایندهای شناختی، زبانی و فرهنگی زبان‌آموز را فعال سازد. در این پژوهش از سه رویکرد نظری؛ نقد اسطوره‌ای و نظریه کهن‌الگوها (یونگ و فرای)، نظریه طرحواره و خواندن^۱ و رویکرد فرهنگی در آموزش زبان و مهارت خواندن برای بررسی ویژگی‌های دو اسطوره از اسطوره‌های ایران و یونان استفاده شده است.

الف: روایت‌مندی اسطوره‌ها^۲

اولین مؤلفه مورد بررسی در اسطوره‌ها، روایت‌مندی و ساختار داستانی آن‌هاست. اسطوره‌ها در اصل روایت‌هایی هستند که با سازمان‌دهی رویدادها در قالب ساختاری منسجم، تجربه‌ها و باورهای فرهنگی را در قالب داستان بیان می‌کنند. این روایت‌ها معمولاً از ساختاری نسبتاً کامل برخوردارند و عناصر بنیادینی چون شخصیت، پیرنگ، کشمکش، زمان و مکان در آن‌ها به‌صورت برجسته حضور دارد. وجود چنین ساختاری سبب می‌شود که اسطوره‌ها نه تنها از منظر ادبی، بلکه از دیدگاه آموزشی نیز متونی مناسب برای تحلیل و آموزش مهارت خواندن محسوب شوند. از منظر نظریه‌های خواندن، متون روایی با سامان‌دهی منطقی رویدادها و ایجاد پیوند میان آن‌ها، فرایندهای شناختی مهمی را در خواننده فعال می‌کنند. خواننده در مواجهه با روایت، به‌طور طبیعی به دنبال دنبال کردن توالی وقایع، پیش‌بینی رخدادها و بعدی و درک روابط علی میان رویدادهاست؛ فرایندهایی که نقش مهمی در تقویت درک مطلب و تحلیل متن دارند (Muller, ۲۰۰۵).

اسطوره‌ها به دلیل برخورداری از ساختار روایی روشن و منسجم، ظرفیت ویژه‌ای برای فعال‌سازی این فرایندهای شناختی دارند. روایت اسطوره‌ای معمولاً با معرفی شخصیت یا قهرمان آغاز می‌شود، سپس با شکل‌گیری کشمکش یا چالش گسترش می‌یابد و در نهایت با نوعی گره‌گشایی یا نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد. چنین ساختاری به خواننده کمک می‌کند تا سازمان کلی متن را تشخیص دهد و رابطه میان بخش‌های مختلف روایت را بهتر درک کند. علاوه بر این، حضور شخصیت‌های برجسته و رخدادها و نمایشی در اسطوره‌ها باعث می‌شود که خواننده با متن درگیر شود و انگیزه بیشتری برای دنبال کردن داستان داشته باشد.

نمونه‌ای روشن از چنین ساختار روایی را می‌توان در داستان رستم در اساطیر ایران مشاهده کرد. رستم به عنوان قهرمان اول شاهنامه، در روایت‌ها با الگویی روایی مشخص ظاهر می‌شود که شامل معرفی قهرمان، شکل‌گیری بحران، رویارویی با چالش‌ها و در نهایت حل کشمکش است. برای مثال، در داستان نبرد رستم و اسفندیار، روایت با معرفی دو شخصیت اصلی و زمینه‌سازی برای تقابل آن‌ها آغاز می‌شود. سپس با فرمان گشتاسپ به اسفندیار برای آوردن رستم به دربار، کشمکش اصلی شکل می‌گیرد. این تقابل به تدریج گسترش می‌یابد و در نهایت به نبردی سرنوشت‌ساز میان دو قهرمان می‌انجامد. در این روایت، خواننده با دنبال کردن

^۱. Scheme Theory

^۲. Storyline-based Structure

روند رویدادها می‌تواند پیوند میان رخدادها را درک کند و رابطه علی میان تصمیم‌ها، کنش‌ها و پیامدهای آن‌ها را تشخیص دهد. چنین ساختاری موجب می‌شود که داستان نه تنها از نظر ادبی جذاب باشد، بلکه به عنوان متنی آموزشی نیز بتواند مهارت‌هایی چون تشخیص پیرنگ، تحلیل شخصیت و درک روابط علت و معلولی را در خواننده تقویت کند.

در اساطیر یونان نیز می‌توان به نمونه‌ای مشابه اشاره کرد. داستان آشیل، یکی از مشهورترین قهرمانان اسطوره‌ای یونان، نمونه‌ای از روایتی است که بر اساس الگوی قهرمانانه شکل گرفته است. آشیل به عنوان جنگجوی بی‌نظیر در جنگ تروا معرفی می‌شود و روایت زندگی او همانند رستم حول محور نبرد، افتخار و سرنوشت قهرمانانه شکل می‌گیرد. در روایت ایلیاد هومر، کشمکش اصلی با خشم آشیل نسبت به آگاممنون آغاز می‌شود؛ رخدادی که سبب کناره‌گیری او از میدان جنگ می‌شود و روند جنگ را تغییر می‌دهد. این کشمکش به تدریج گسترش می‌یابد تا جایی که مرگ پاتروکلوس، دوست نزدیک آشیل، نقطه عطف روایت را رقم می‌زند. پس از این رخداد، آشیل دوباره به میدان جنگ بازمی‌گردد و در نبرد با هکتور، یکی از مهم‌ترین صحنه‌های حماسی اسطوره یونان شکل می‌گیرد. در این روایت نیز ساختار داستانی شامل آغاز، گسترش بحران و اوج و فرجام به‌روشنی قابل مشاهده است.

مقایسه این دو روایت اسطوره‌ای نشان می‌دهد که اگرچه این داستان‌ها متعلق به دو فرهنگ متفاوت‌اند، اما از ساختارهای روایی مشابهی بهره می‌برند. هر دو روایت با معرفی قهرمان آغاز می‌شوند، سپس با شکل‌گیری بحران یا کشمکش گسترش می‌یابند و در نهایت با رویدادی تعیین‌کننده به نقطه اوج و پایان می‌رسند. این شباهت ساختاری نشان می‌دهد که اسطوره‌ها از الگوهای روایی مشترکی پیروی می‌کنند؛ الگوهایی که به خواننده کمک می‌کنند تا ساختار متن را بهتر درک کند و معنا را در سطح کلان روایت استخراج نماید.

از منظر آموزشی، چنین ساختارهایی می‌توانند در تقویت مهارت خواندن نقش مهمی ایفا کنند. هنگامی که زبان‌آموز با متنی روایی مانند اسطوره مواجه می‌شود، به‌طور طبیعی تلاش می‌کند تا ترتیب وقایع را دنبال کند، انگیزه شخصیت‌ها را درک کند و پیامد کنش‌ها را پیش‌بینی نماید. این فرایندها موجب می‌شوند که خواننده به‌طور فعال درگیر متن شود و توانایی تحلیل ساختار روایت را در خود تقویت کند. علاوه بر این، وجود عناصر داستانی مشخص در اسطوره‌ها، مانند شخصیت قهرمان، کشمکش اصلی و گره‌گشایی پایانی، به زبان‌آموز کمک می‌کند تا ساختار متن را بهتر تشخیص دهد و روابط میان اجزای روایت را درک کند.

ب: کهن‌الگوها و جهان‌شمولی معنایی اسطوره‌ها^۱

دومین مؤلفه حضور کهن‌الگوها و جهان‌شمولی معنایی آن‌ها در اسطوره‌هاست. نظریه یونگ درباره «ناخودآگاه جمعی» و کهن‌الگوها، یکی از بنیادی‌ترین رویکردها در فهم ساختار معنایی اسطوره به‌شمار می‌رود. یونگ بر این باور است که در ژرف‌ساخت روان انسان، الگوهای مشترک و تکرارشونده‌ای وجود دارد که در فرهنگ‌های گوناگون به صورت تصاویر، شخصیت‌ها و روایت‌های مشابه ظهور می‌کنند. این الگوها که «کهن‌الگو» نام دارند، در قالب مفاهیمی چون قهرمان، سفر، نبرد، فداکاری، مرگ و تولد دوباره در متون اسطوره‌ای بازنمایی می‌شوند (پاینده، ۱۳۸۵؛ شایگان‌فر، ۱۳۸۴).

از آنجا که کهن‌الگوها بر تجربه‌های مشترک انسانی استوارند، درک آن‌ها برای مخاطبان فرهنگ‌های مختلف نسبتاً آسان است. به همین دلیل، اسطوره‌ها واجد نوعی جهان‌شمولی معنایی‌اند که امکان ارتباط میان فرهنگ‌ها را فراهم می‌سازد. این ویژگی در آموزش خواندن نیز اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا زمانی که زبان‌آموز با متنی متعلق به فرهنگی دیگر روبه‌رو می‌شود، وجود الگوهای کهن‌الگویی به او کمک می‌کند تا از طریق دانش پیشین و طرحواره‌های ذهنی خود، معنای متن را سریع‌تر و عمیق‌تر دریابد. در واقع، اسطوره‌ها با فعال‌سازی طرحواره‌های شناختی خواننده، فاصله فرهنگی میان متن و مخاطب را کاهش می‌دهند و فرایند فهم را تسهیل می‌کنند (Kramsch, ۱۹۹۸; Wajnryb; ۲۰۰۳, Muller; ۲۰۰۵, Wright et al; ۲۰۰۸). در واقع با استفاده از اشتراکات اسطوره‌ها در فرهنگ‌های مختلف می‌توان مفاهیمی انتزاعی را به زبان آموزان انتقال داد که در حالت عادی تفهیم آن‌ها دشوار است. واژه‌ها و مفاهیمی مانند شجاعت، شهامت، چالش‌ها و دو راهی‌ها، این مفاهیم به صورت مشترک و کهن‌الگوهایی تکرار شونده در اسطوره‌ها مشاهده می‌شود. به عنوان مثال در میان کهن‌الگوهای اسطوره‌ای، کهن‌الگوی «قهرمان» از برجسته‌ترین و پرکاربردترین الگوهاست. قهرمان اسطوره‌ای معمولاً شخصیتی است که از توانایی‌های فوق‌العاده، شجاعت، قدرت جسمانی یا معنوی و جایگاهی ممتاز برخوردار است و در مسیر خود با آزمون‌ها و نبردهای سرنوشت‌ساز مواجه می‌شود. در اساطیر ایرانی، رستم بارزترین نمود این کهن‌الگو به‌شمار می‌آید. او پهلوانی است که با نیروی بدنی، دلاوری، مهارت در نبرد و وفاداری به سرزمین و مردم خود شناخته می‌شود.

رستم در بسیاری از روایت‌های شاهنامه، نماد شجاعت، مسئولیت‌پذیری و پایداری در برابر تهدیدهای بیرونی است و از این رو جایگاهی محوری در حماسه ملی ایران دارد.

در شاهنامه، نبرد رستم و اسفندیار یکی از نمونه‌های برجسته الگوی «نبرد سرنوشت‌ساز» است. این رویارویی صرفاً یک مبارزه جسمانی نیست، بلکه تقابل میان وظیفه، تقدیر، قدرت و ارزش‌های قهرمانانه را نیز بازتاب می‌دهد. دو پهلوان در شرایطی ناگزیر در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند که هر دو واجد مشروعیت و شکوه پهلوانی‌اند. پایان غم‌انگیز این نبرد نشان می‌دهد که حتی قهرمان نیز از چنبره سرنوشت و تعارض‌های اخلاقی‌های کامل ندارد.

در اساطیر یونان نیز کهن‌الگوی قهرمان به‌روشنی در شخصیت آشیل بازتاب یافته است. آشیل از برجسته‌ترین جنگجویان یونان در جنگ تروا و یکی از قهرمانان اصلی ایلیاد هومر است که به‌سبب قدرت فوق‌العاده، مهارت جنگی و شهرتش در میدان نبرد، نماد جنگاور آرمانی در فرهنگ یونانی به‌شمار می‌رود. با این حال، همانند بسیاری از قهرمانان اسطوره‌ای، سرنوشت آشیل نیز با تراژدی گره خورده است. روایت او نشان می‌دهد که قهرمان، علی‌رغم توانایی‌های خارق‌العاده، در برابر تقدیر و محدودیت‌های انسانی کاملاً مصون نیست. نبردهای او با هکتور و نیز مرگ او در نهایت، بر آسیب‌پذیری نهفته در پس شکوه قهرمانی تأکید می‌کند.

مقایسه رستم و آشیل نشان می‌دهد که هر دو شخصیت، نمایندگان برجسته کهن‌الگوی قهرمان در دو سنت فرهنگی متفاوت‌اند. هر دو دارای قدرتی فراتر از انسان عادی‌اند، در میدان نبرد شهرتی اسطوره‌ای دارند و سرنوشت آنان با رخدادهای بزرگ و تعیین‌کننده گره خورده است. در عین حال، هر دو با ابعاد تراژیک و اخلاقی نیز مواجه‌اند؛ رستم در برابر اسفندیار با

مسئله تقدیر و مسئولیت اخلاقی روبه‌رو می‌شود و آشیل نیز با خشم، افتخار، مرگ و سرنوشت محتوم خود درگیر است. این شباهت‌ها بیانگر آن است که اسطوره‌های ایرانی و یونانی، با وجود تفاوت‌های تاریخی و فرهنگی، از الگوهای معنایی مشترکی برخوردارند. چنین ساختاری از مضامین تکرارشونده در اسطوره‌های جهان است که نشان می‌دهد روایت‌های اسطوره‌ای، و رای تفاوت‌های فرهنگی، از منطق معنایی مشترکی پیروی می‌کنند و این منطق معنایی مشترک در آموزش زبان، راه برای آموزش مفاهیمی دشوار و پیچیده، هموار می‌کند.

بنابراین، حضور کهن‌الگوها و جهان‌شمولی معنایی آن‌ها در اسطوره‌ها، این متون را به منابعی ارزشمند برای تحلیل تطبیقی و آموزش خواندن تبدیل می‌کند. از یک سو، این الگوها امکان مقایسه میان روایت‌های متعلق به فرهنگ‌های مختلف را فراهم می‌آورند و از سوی دیگر، به زبان‌آموز کمک می‌کنند تا با تکیه بر دانش پیشین و طرحواره‌های ذهنی خود، متن را بهتر درک کند. از این منظر، اسطوره نه تنها حامل ارزش‌های فرهنگی و نمادین است، بلکه ابزاری مؤثر برای تقویت فهم متن و گسترش سواد فرهنگی نیز به شمار می‌آید.

ج: نمادپردازی^۱ و چندلایگی معنا در اسطوره‌ها

یکی از ویژگی‌های بنیادین اسطوره‌ها، نمادین بودن ساختار روایی آن‌هاست. در متون اسطوره‌ای، معنا غالباً به صورت مستقیم و صریح بیان نمی‌شود، بلکه از طریق مجموعه‌ای از نمادها، تصاویر و کنش‌های روایی منتقل می‌گردد. این نمادها لایه‌های مختلفی از معنا را در خود جای می‌دهند و به همین دلیل اسطوره‌ها متونی چندلایه محسوب می‌شوند که قابلیت تفسیرهای گوناگون دارند. در چنین متونی، عناصر ظاهراً ساده‌ای مانند سلاح، مرگ، طبیعت، سرنوشت، قدرت و حتی روابط انسانی می‌توانند حامل مفاهیم عمیق فرهنگی، اخلاقی و روان‌شناختی باشند (پاینده، ۱۳۸۵). از منظر نقد اسطوره‌ای، این نمادها نه تنها ساختار روایت را شکل می‌دهند، بلکه امکان فهم ارزش‌ها، باورها و جهان‌بینی یک فرهنگ را نیز فراهم می‌کنند.

در اساطیر ایرانی، داستان رستم یکی از نمونه‌های برجسته نمادپردازی در ادبیات حماسی است. رستم در شاهنامه فردوسی تنها یک جنگجو یا پهلوان نیست، بلکه نمادی از قدرت، هویت ملی و آرمان‌های پهلوانی در فرهنگ ایرانی محسوب می‌شود. بسیاری از عناصر پیرامون این شخصیت نیز دارای کارکرد نمادین هستند. برای نمونه، رخس، اسب رستم، صرفاً وسیله‌ای برای حرکت در میدان نبرد نیست، بلکه نمادی از پیوند میان قهرمان و طبیعت و همچنین قدرت و وفاداری است. همین‌طور گرز و تیر و کمان رستم نیز تنها ابزار جنگی نیستند، بلکه نشانگر قدرت، اقتدار و توانایی دفاع از سرزمین به شمار می‌آیند (شایگان‌فر، ۱۳۸۴). نمادپردازی در داستان «رستم و اسفندیار» به‌ویژه در ماجرای تیر گز که در نهایت باعث مرگ اسفندیار می‌شود، به اوج خود می‌رسد. در این روایت، تیر گز صرفاً یک سلاح نیست، بلکه نمادی از سرنوشت و گریزناپذیری تقدیر است. اسفندیار، که در متون حماسی به عنوان پهلوانی روبین‌تن معرفی می‌شود، در برابر بسیاری از خطرهای آسیب‌ناپذیر است، اما سرانجام از طریق چشمانش که نقطه ضعف اوست، شکست می‌خورد. این رخداد نشان می‌دهد که حتی بزرگ‌ترین قهرمانان نیز از محدودیت‌های انسانی و سرنوشت محتوم مصون نیستند. در نتیجه، روایت نه تنها یک نبرد

^۱. Symbolism

حماسی را بازگو می‌کند، بلکه لایه‌ای عمیق‌تر از معنا را درباره سرنوشت، قدرت و محدودیت‌های انسان ارائه می‌دهد.

نمادپردازی مشابهی را می‌توان در داستان آشیل نیز مشاهده کرد. آشیل در ایلیاد هومر نماد قهرمان جنگجو و آرمان شجاعت در فرهنگ یونانی است. همانند رستم، شخصیت او نیز فراتر از یک جنگجوی صرف عمل می‌کند و نمایانگر مجموعه‌ای از ارزش‌های فرهنگی و اخلاقی است. یکی از مهم‌ترین نمادهای مرتبط با آشیل، پاشنه پای اوست. بر اساس روایت‌های اسطوره‌ای، مادرش تیتیس او را در رود استوکس فرو می‌برد تا بدنش آسیب‌ناپذیر شود، اما پاشنه پای او که محل نگهداشتن بدنش بوده، از این فرایند مستثنا می‌ماند. این نقطه ضعف در نهایت سبب مرگ آشیل می‌شود. پاشنه آشیل در این روایت نمادی از آسیب‌پذیری نهفته در وجود انسان است و یادآور این نکته است که حتی قدرتمندترین قهرمانان نیز دارای محدودیت هستند (Guerin, ۱۹۷۹).

علاوه بر این، بسیاری از عناصر دیگر در روایت آشیل نیز کارکرد نمادین دارند. برای مثال، زره و سلاح‌های آشیل نماد قدرت و شکوه جنگجویانه‌اند، در حالی که نبرد او با هکتور می‌تواند نمادی از تقابل میان افتخار، خشم و سرنوشت تلقی شود. خشم آشیل که یکی از محورهای اصلی روایت ایلیاد است، خود نمادی از نیروی ویرانگر غرور و احساسات انسانی به شمار می‌رود. این خشم نه تنها بر سرنوشت شخصیت‌های داستان تأثیر می‌گذارد، بلکه روند جنگ تروا را نیز تغییر می‌دهد.

تطبیق رستم و آشیل نشان می‌دهد که نمادپردازی در اسطوره‌ها معنا را شکل می‌دهند. در هر دو روایت، عناصر ظاهراً ساده‌ای مانند سلاح، بدن قهرمان یا نقطه ضعف او، حامل مفاهیم عمیق‌تری درباره سرنوشت، قدرت و محدودیت‌های انسانی هستند. این شباهت‌ها بیانگر آن است که اسطوره‌ها در فرهنگ‌های مختلف از الگوهای نمادین مشابهی بهره می‌برند و از طریق این نمادها مفاهیم پیچیده انسانی را منتقل می‌کنند و معنای اسطوره‌ها

اغلب در لایه‌های ضمنی روایت نهفته است، خواننده برای درک کامل متن ناگزیر است فراتر از معنای ظاهری حرکت کند و به تفسیر نمادها و نشانه‌ها بپردازد. این فرایند زبان‌آموز را به استنباط معنا، کشف مفاهیم پنهان و تحلیل انتقادی متن هدایت می‌کند. به همین دلیل، متون اسطوره‌ای می‌توانند ابزاری مؤثر برای تقویت مهارت‌های خواندن تحلیلی و تفسیری در زبان‌آموزان باشند (Kramsch, ۱۹۹۸; Muller; ۲۰۰۵; Wright et al., ۲۰۰۸). در نتیجه، نمادپردازی و چندلایگی معنایی اسطوره‌ها یکی از شاخص‌های مهم این متون به‌شمار می‌رود که با تکیه بر این ویژگی می‌توان گفت این متون منابع مناسب آموزشی در فرایند آموزش خواندن محسوب می‌شوند.

د: بار فرهنگی و قابلیت مقایسه میان فرهنگی در اسطوره‌ها

اسطوره‌ها تنها روایت‌هایی درباره قهرمانان یا رویدادهای خارق‌العاده نیستند، بلکه بازتابی از نظام ارزشی، باورها، نگرش‌ها و جهان‌بینی جوامعی هستند که آن‌ها را پدید آورده‌اند. از این رو، مطالعه اسطوره‌ها به شناخت عمیق‌تر فرهنگ‌ها و الگوهای فکری ملت‌ها می‌انجامد. در حوزه آموزش زبان نیز رویکرد آموزش فرهنگی بر این نکته تأکید دارد که زبان و فرهنگ به‌طور جدایی‌ناپذیری به یکدیگر مرتبط‌اند و متون آموزشی باید بتوانند این پیوند را آشکار سازند

(Kramsch, ۱۹۹۸). در این چارچوب، اسطوره‌ها به دلیل غنای فرهنگی و نمادین خود، منابعی ارزشمند برای آشنایی زبان‌آموزان با فرهنگ‌های مختلف محسوب می‌شوند.

در اساطیر ایرانی، شخصیت رستم در شاهنامه فردوسی نمادی از ارزش‌های بنیادی فرهنگ ایرانی است. رستم نه تنها پهلوانی قدرتمند است، بلکه نماینده مجموعه‌ای از ارزش‌های فرهنگی مانند وفاداری به سرزمین، دفاع از عدالت، شجاعت و مسئولیت‌پذیری اجتماعی به شمار می‌آید. در بسیاری از داستان‌های شاهنامه، رستم در مقام حامی ایران و مدافع نظم اجتماعی ظاهر می‌شود. این ویژگی نشان می‌دهد که در فرهنگ ایرانی، قهرمان اسطوره‌ای تنها یک جنگجوی نیرومند نیست، بلکه حامل وظیفه‌ای اخلاقی و اجتماعی نیز هست. برای نمونه، در داستان «رستم و اسفندیار»، تقابل میان این دو پهلوان صرفاً یک نبرد فیزیکی نیست، بلکه بازتابی از تعارض میان وظیفه، قدرت و سرنوشت است. این روایت نشان می‌دهد که حتی در اوج قدرت نیز قهرمان با مسئولیت‌های اخلاقی و پیامدهای تصمیم‌های خود مواجه است.

در اساطیر یونان نیز شخصیت آشیل در ایلیاد هومر جایگاهی مشابه دارد و بازتاب‌دهنده ارزش‌های فرهنگی جامعه یونان باستان است. آشیل به عنوان یکی از بزرگ‌ترین جنگجویان یونانی، نماد شجاعت، افتخار و شهرت جنگاورانه به شمار می‌رود. در فرهنگ یونانی، دستیابی به افتخار و جاودانگی نام از طریق دل‌آوری در میدان نبرد از مهم‌ترین ارزش‌های قهرمانی محسوب می‌شد. آشیل نیز در روایت ایلیاد شخصیتی است که میان زندگی طولانی و زندگی کوتاه اما همراه با افتخار، گزینه دوم را برمی‌گزیند. این انتخاب نشان‌دهنده جایگاه والای مفهوم افتخار در نظام ارزشی یونان باستان است. با این حال، روایت زندگی آشیل نشان می‌دهد که این ارزش‌ها گاه با احساسات انسانی مانند خشم، غرور و اندوه در هم می‌آمیزند و به شکل‌گیری ابعاد تراژیک در داستان می‌انجامد (Guerin, ۱۹۷۹).

مقایسه شخصیت‌های رستم و آشیل امکان شناخت شباهت‌ها و تفاوت‌های فرهنگی میان دو سنت اسطوره‌ای ایران و یونان را فراهم می‌کند. هر دو قهرمان دارای قدرتی فراتر از انسان‌های عادی‌اند و در میدان نبرد به عنوان جنگجویانی شکست‌ناپذیر شناخته می‌شوند. با این حال، این دو شخصیت نماینده متفاوت نیز هستند. در روایت‌های مربوط به رستم، تأکید بیشتری بر مسئولیت اجتماعی، دفاع از سرزمین و حفظ نظم و عدالت دیده می‌شود. (نیکخو و همکاران، ۲۰۲۵). در مقابل، در روایت‌های مربوط به آشیل، مفهوم افتخار فردی و کسب شهرت در میدان نبرد برجسته‌تر است. این تفاوت‌ها نشان‌دهنده تفاوت در نظام ارزشی و جهان‌بینی فرهنگی دو جامعه است.

در عین حال، شباهت‌های موجود میان این دو روایت نیز قابل توجه است. هر دو اسطوره بر اهمیت شجاعت، قدرت و رویارویی با سرنوشت تأکید دارند و قهرمانان آن‌ها در نهایت با نوعی تراژدی روبه‌رو می‌شوند. این شباهت‌ها نشان می‌دهد که اسطوره‌ها علاوه بر بازتاب ویژگی‌های خاص هر فرهنگ، دارای عناصر مشترکی نیز هستند که ریشه در تجربه‌های مشترک انسانی دارند. به همین دلیل، مطالعه تطبیقی اسطوره‌ها می‌تواند به درک بهتر اشتراکات و تفاوت‌های فرهنگی میان ملت‌ها کمک کند.

از منظر آموزشی، بررسی تطبیقی اسطوره‌های ایرانی و یونانی می‌تواند زبان‌آموزان را درگیر

فرایند مقایسه میان فرهنگی کند. این مقایسه نه تنها به آشنایی بیشتر با فرهنگ‌های مختلف می‌انجامد، بلکه به تقویت سواد فرهنگی نیز کمک می‌کند. علاوه بر این، تحلیل شباهت‌ها و تفاوت‌های فرهنگی در روایت‌های اسطوره‌ای می‌تواند زمینه‌ساز پرورش تفکر انتقادی در زبان‌آموزان باشد، زیرا خواننده ناگزیر است فراتر از سطح روایت حرکت کرده و ارزش‌ها، باورها و نگرش‌های فرهنگی نهفته در متن را شناسایی و تحلیل کند (Muller, ۲۰۰۵; Wajnryb, ۲۰۰۳; Wright, Bacigalupa, Black, & Burton, ۲۰۰۸).

و: غنای واژگانی و ظرفیت زبانی متون اسطوره‌ای

متون اسطوره‌ای به دلیل برخورداری از ساختارهای روایی پیچیده، توصیف‌های تصویری و واژگان متنوع، از ظرفیت زبانی قابل توجهی برخوردارند و به عنوان منبعی ارزشمند برای گسترش دایره واژگان و تقویت مهارت‌های زبانی به شمار آیند. در این میان، اسطوره‌های حماسی همچون روایت‌های مربوط به رستم در شاهنامه فردوسی و داستان آشیل در اساطیر یونان نمونه‌هایی برجسته از چنین متونی هستند که علاوه بر ارزش ادبی و فرهنگی، از منظر آموزش زبان نیز اهمیت زیادی دارند. این متون به واسطه توصیف‌های گسترده، ترکیبات واژگانی غنی و ساختارهای نحوی متنوع، بستری مناسب برای مواجهه زبان‌آموزان با زبان در سطحی عمیق‌تر فراهم می‌کنند.

در شاهنامه فردوسی، شخصیت رستم به عنوان برجسته‌ترین پهلوان ایرانی در بستر روایتی حماسی و سرشار از توصیف‌های شاعرانه معرفی می‌شود. فردوسی برای توصیف قدرت، شجاعت و ویژگی‌های شخصیتی رستم از ترکیبات و واژگان متنوعی بهره می‌گیرد. برای مثال، در روایت‌هایی مانند نبرد رستم با دیو سفید یا داستان رستم و سهراب، زبان روایت مملو از توصیف‌های تصویری درباره میدان نبرد، سلاح‌ها، هیبت پهلوانان و احساسات درونی شخصیت‌ها است. چنین توصیف‌هایی نه تنها به غنای ادبی متن می‌افزاید، بلکه دامنه وسیعی از واژگان مرتبط با مفاهیمی چون شجاعت، نبرد، وفاداری و اندوه را در اختیار خواننده قرار می‌دهد. از منظر آموزش زبان، مواجهه با این نوع واژگان در بافت داستانی باعث می‌شود زبان‌آموزان بتوانند معنا و کاربرد واژه‌ها را در چارچوب معنایی گسترده‌تری درک کنند.

از سوی دیگر، اسطوره‌های یونانی نیز به‌ویژه در روایت‌های مربوط به قهرمانانی مانند آشیل، از ظرفیت زبانی قابل توجهی برخوردارند. داستان آشیل در حماسه ایلیاد هومر نمونه‌ای از روایتی است که در آن توصیف‌های دقیق از جنگ، قهرمانی و عواطف انسانی به چشم می‌خورد. در این روایت‌ها، واژگان مربوط به شجاعت، افتخار، سرنوشت و خشم نقش محوری دارند و در قالب تصاویر زبانی قدرتمند ارائه می‌شوند. برای مثال، در صحنه‌های نبرد میان آشیل و هکتور، توصیف حرکت سپاه، صدای سلاح‌ها و هیجان میدان جنگ به گونه‌ای بیان می‌شود که خواننده با مجموعه‌ای گسترده از واژگان توصیفی روبه‌رو می‌شود. این ویژگی باعث می‌شود متن علاوه بر روایت داستانی، به منبعی غنی برای توسعه دایره واژگان تبدیل شود.

یکی از مهم‌ترین کارکردهای زبانی این متون، تقویت توانایی زبان‌آموز در حدس معنای واژگان از طریق بافت است. در داستان‌های حماسی، بسیاری از واژگان در ارتباط با موقعیت‌های روایی مشخص به کار می‌روند؛ برای مثال، واژگانی که در توصیف نبرد یا ویژگی‌های پهلوانی استفاده می‌شوند، معمولاً در کنار نشانه‌های معنایی دیگر قرار می‌گیرند که به خواننده کمک می‌کند

معنای آن‌ها را از بافت متن استخراج کند. این امر مهارت استنباط معنایی را در زبان‌آموزان تقویت می‌کند و آن‌ها را به درک عمیق‌تر متن هدایت می‌کند (Wajnryb, ۲۰۰۳). علاوه بر این، متون اسطوره‌ای اغلب دارای ساختارهای روایی چندلایه و جملات نسبتاً پیچیده هستند. چنین ساختارهایی به زبان‌آموزان کمک می‌کند تا با الگوهای متنوع جمله‌سازی آشنا شوند و توانایی خواندن متون پیشرفته‌تر را به دست آورند. برای نمونه، در روایت‌های مربوط به رستم، فردوسی از ترکیبات وصفی، استعاره‌ها و ساختارهای بلاغی متعددی بهره می‌برد که نشان‌دهنده ظرفیت بالای زبان فارسی در بیان مفاهیم حماسی است. به طور مشابه، در متون مربوط به آشیل نیز استفاده از تشبیهات و تصاویر شاعرانه یکی از ویژگی‌های بارز سبک روایی است که به غنای زبانی متن می‌افزاید.

۴. خلاصه و نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که اسطوره‌ها، به عنوان متونی چندلایه و سرشار از عناصر روایی، فرهنگی و زبانی، ظرفیت گسترده‌ای برای تقویت مهارت خواندن در آموزش زبان فارسی دارند. اسطوره‌ها تنها ابزارهای ادبی نیستند؛ بلکه متونی آموزشی‌اند که از طریق ویژگی‌هایی همچون روایت‌مندی، نمادپردازی، کهن‌الگوها، بار فرهنگی و غنای زبانی، مسیر یادگیری زبان را از حالت بازتولید مکانیکی به تجربه‌ای فعال، پویا و معنادار تبدیل می‌کنند. بر اساس مدل ارائه‌شده در نمودار (۱) و طبقه‌بندی دقیق موجود در جدول (۱)، می‌توان این ظرفیت را در قالب یک زنجیره‌ی سه‌سطحی شامل «ویژگی‌های متن»، «فرایندهای شناختی» و «مهارت‌های خواندن» توضیح داد. این الگوی سه‌سطحی، چارچوبی نظام‌مند فراهم می‌آورد که نقش اسطوره‌ها در آموزش زبان را به شکل قابل مشاهده و تحلیل‌پذیر تبیین می‌کند.

در سطح نخست، یعنی سطح «ویژگی‌های متن»، عناصر بنیادین اسطوره همچون روایت‌مندی و توالی رویدادها، زمینه‌ی اولیه برای تعامل زبان‌آموز با متن را فراهم می‌کنند. روایت‌مندی اسطوره‌ها موجب می‌شود زبان‌آموز در جریان خواندن، به‌طور طبیعی از راهبردهایی مانند پیش‌بینی، دنبال کردن خط داستانی و سازمان‌دهی ذهنی اطلاعات بهره‌گیرد. همین ساختار روایی منسجم است که امکان تقویت مهارت‌هایی مانند درک کلی و جزئیات، فهم روابط علت و معلولی و تحلیل روند وقایع را فراهم می‌سازد. از سوی دیگر، وجود توصیف‌های تصویری، جمله‌های طولانی‌تر و ساختارهای نحوی پیچیده‌تر در اسطوره‌ها، زبان‌آموز را به مواجهه‌ای واقعی با الگوهای پیشرفته زبان هدایت می‌کند و از حفظ صرف قواعد گرامری فراتر می‌رود. در سطح دوم، یعنی «فرایندهای شناختی»، عناصر معنایی و فرهنگی اسطوره نقش برجسته‌ای برعهده دارند. نمادپردازی و استعاره‌های موجود در اسطوره‌ها باعث می‌شوند که زبان‌آموز تنها در سطح ظاهری متن مکث نکند، بلکه برای فهم معناها و معنی، ناگزیر از فعال‌سازی فرایندهای استنباط، تحلیل و تفسیر شود. این لایه معنایی عمیق‌تر، یکی از کلیدی‌ترین مزیت‌های اسطوره نسبت به سایر متون آموزشی است، زیرا زبان‌آموز را به سوی خواندن تحلیلی و انتقادی سوق می‌دهد. همچنین، کهن‌الگوها و الگوهای تکرارشونده در اسطوره‌ها، فرصت ارزشمندی برای طبقه‌بندی مفاهیم، تحلیل نقش شخصیت‌ها و تمرین روش‌های مقایسه‌ای در اختیار learners می‌گذارند؛ مهارت‌هایی که در درک روایت‌های پیچیده و متون ادبی سطح بالاتر ضروری‌اند.

بار فرهنگی اسطوره‌ها نیز از دیگر عناصر مؤثر در این فرایند است. اسطوره‌ها بازتاب‌دهنده‌ی جهان‌بینی، ارزش‌ها، هنجارها و تجربه‌های مشترک انسان‌ها در بسترهای فرهنگی مختلف‌اند. مقایسه اسطوره‌های ایرانی و یونانی در این پژوهش نشان داد که اگرچه مضامین مشترکی مانند نبرد خیر و شر، قهرمان‌پروری و نقش نیروهای ماورایی در هر دو یافته می‌شود، اما شیوه‌ی روایت، نوع شخصیت‌پردازی و نمادپردازی میان این دو سنت متفاوت است. این تفاوت‌ها نه تنها آگاهی فرهنگی زبان‌آموز را افزایش می‌دهد، بلکه او را به سوی تحلیل میان فرهنگی و خواندن انتقادی هدایت می‌کند. نمودار (۱) نشان می‌دهد که این مؤلفه، چگونه از طریق «تحلیل مقایسه‌ای» فعال شده و به تقویت مهارت‌هایی مانند «خواندن میان فرهنگی» و «سواد فرهنگی» منجر می‌شود.

در سطح سوم، یعنی «مهارت‌های خواندن»، نتایج نشان می‌دهد که تأثیر اسطوره‌ها جامع و چندبعدی است. زبان‌آموز نه تنها درک عمیق‌تری از ساختار متن به دست می‌آورد، بلکه واژگان جدید را نیز در بستر واقعی یاد می‌گیرد و معنای آن‌ها را بر اساس هم‌نشینی و بافت می‌آموزد. مواجهه با ساختارهای پیچیده‌تر، روابط مفهومی گسترده‌تر و توصیف‌های دقیق‌تر، موجب می‌شود زبان‌آموز توانایی تحلیل جمله، درک معنای ضمنی، و بررسی ارتباط میان اجزای متن را در سطحی بالاتر تمرین کند. بدین ترتیب، اسطوره‌ها بستری طبیعی برای تقویت هم‌زمان مهارت‌های مختلف خواندن، از جمله فهم متن، درک جزئیات، تحلیل انتقادی و گسترش دایره واژگان فراهم می‌آورند.

در مجموع، یافته‌ها نشان می‌دهد که اسطوره‌ها از طریق سازوکارهای روایی، فرهنگی و شناختی، می‌توانند بخشی مهم از آموزش مهارت خواندن را سامان دهند. استفاده هدفمند از اسطوره‌ها، به‌ویژه هنگامی که متناسب با سطح توانش زبانی^۱ زبان‌آموز انتخاب شوند، می‌تواند انگیزه، کنجکاوی و مشارکت فعال زبان‌آموز را افزایش دهد. این رویکرد میان‌رشته‌ای که زبان را در پیوند با فرهنگ و شناخت تحلیل می‌کند، یادگیری را عمیق‌تر و پایدارتر می‌سازد. بنابراین، بهره‌گیری از اسطوره‌ها در طراحی فعالیت‌های خوانداری، نه تنها یک انتخاب ادبی و فرهنگی، بلکه راه‌کار آموزشی مؤثری است که می‌تواند به شکلی قابل توجه به توسعه مهارت خواندن، ارتقای تفکر انتقادی و تقویت سواد فرهنگی زبان‌آموزان کمک کند.

^۱.proficiency

جدول ۱: ابعاد تاثیر آموزش اسطوره بر مهارت خواندن

ویژگی اسطوره	فرایند شناختی فعال شده	مهارت خواندن تقویت شده
روایت‌مندی	پیش‌بینی، سازمان‌دهی اطلاعات، دنبال کردن توالی رویدادها	درک ساختار متن، فهم کلی و جزئیات متن، درک توالی روایی، یادگیری مفاهیم زمان و مکان
کهن‌الگوها	شناسایی الگوهای تکرارشونده، طبقه‌بندی مفاهیم، تحلیل شخصیت‌ها و نقش‌ها	تقویت تفکر انتقادی، درک عمیق‌تر شخصیت‌ها و ساختار روایت، تحلیل مضامین مشترک انسانی
نمادپردازی	استنباط و تفسیر معانی ضمنی و استعاری	خواندن انتقادی، درک عمیق معنا و توانایی تفسیر مفاهیم نمادین
بار فرهنگی	تحلیل مقایسه‌ای، تفسیر عناصر فرهنگی و برقراری ارتباط میان فرهنگ‌ها	توسعه سواد فرهنگی، درک ارزش‌ها و مفاهیم فرهنگی، تقویت خواندن میان‌فرهنگی
غنای واژگانی و زبانی	شناسایی و یادگیری واژگان جدید، درک واژه در بافت	گسترش دایره لغات، بهبود درک معنایی، افزایش توانایی فهم ساختارهای زبانی و گرامری



نمودار ۱: فرایند تاثیر اسطوره بر آموزش مهارت خواندن خواندن

منابع

- اوریتولا تورا. (۱۳۷۵). داستان‌هایی از اساطیر یونان (ترجمه جمشید کاویانی). تهران: انتشارات سروش.
- بقایی، م. (ماکان). (۱۳۸۲). شرح و بررسی تطبیقی ایلیاد. تهران: انتشارات لیلا.
- بهار، م. (۱۳۶۲). پژوهشی در اساطیر ایران. تهران: انتشارات توس.
- پاینده، ح. (۱۳۸۵). نقد ادبی و دموکراسی. تهران: انتشارات نیلوفر.
- حمیدیان، س. (۱۳۷۲). درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی. تهران: نشر مرکز.
- دومزیل، ژ. و دیگران. (۱۳۷۹). جهان اسطوره‌شناسی (ترجمه جلال ستاری). تهران: انتشارات مرکز.
- شاملو، ا. (۱۳۸۴). در جدال با خاموشی. تهران: انتشارات دستان.
- شایگان فر، حمیدرضا (۱۳۸۴). نقد ادبی. تهران: انتشارات دستان.
- شعار، ج.، و انوری، ح. (۱۳۸۳). رزم‌نامه رستم و اسفندیار (نسخه نیویورک). تهران: انتشارات قطره.
- ضیاحسینی، س. م. (۱۳۸۵). اصول و نظریه‌های آموزش زبان فارسی به غیر فارسی‌زبانان. تهران: انتشارات سخن.
- فرای، ن. (۱۳۶۳). تخیل فرهیخته (ترجمه سعید ارباب‌شیرازی). تهران: نشر دانشگاهی.
- فردوسی، ا. (۱۳۸۶). شاهنامه (به کوشش جلال خالقی‌مطلق). تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- کاتوزیان، ج. (۱۳۸۶). نامه باستان: رزم‌نامه رستم و اسفندیار (جلد ششم). تهران: انتشارات خوارزمی.
- هادی، س. (۱۳۷۷). شناخت اسطوره‌های ملل. تهران: نشر تندیس.
- هومر. (۱۳۸۳). ایلیاد (ترجمه سعید نفیسی؛ تصحیح میترا مهرآبادی). تهران: نشر دنیای کتاب.

- Abrams, M. H. (۱۹۹۳). A glossary of literary terms (۶th ed.). United States: Harcourt Brace.
- Guerin, W. L., Labor, E., Morgan, L., Reesman, J., Willingham, H., & others. (۱۹۱۰). A handbook of critical approaches to literature (۲nd ed.). New York: Oxford University Press.
- Hamilton, E. (۱۹۴۲). Mythology. United States: Mentor Books.
- Homer. (۲۰۰۳). The Iliad (R. Fagles, Trans.). London: Penguin Classics.
- Jung, C. G. (۱۹۶۸). Man and his symbols. New York: Dell Publishing.
- Kramsch, C. (۱۹۹۸). Language and culture. Oxford: Oxford University Press.
- Wajnryb, R. (۲۰۰۳). Stories: Narrative activities for the language classroom. Cambridge: Cambridge University Press.
- Eliade, M. (۱۹۶۳). Myth and reality. New York: Harper & Row.
- Fairclough, N. (۱۹۹۲). Discourse and social change. Cambridge: Polity Press.
- Muller, S. (۲۰۰۵). Narrative structure and L۲ acquisition. Journal of Linguistic Pedagogy, ۱۲(۳), ۶۲-۴۵.
- Nik'khoo Aghkariz, R., Arabi, A., & Sajedi, A. (۲۰۲۵). Analysis of the character of Rostam in Ferdowsi's Shahnameh based on moral components. Ethics in Science and Technology, ۱۹(۴), ۷۵-۸۲.
- UNESCO. (۲۰۰۲). Universal declaration on cultural diversity. Paris: UNESCO
- Wright, C., Bacigalupa, C., Black, T., & Burton, M. (۲۰۰۸). Windows into children's thinking: A guide to storytelling and dramatization. Early Childhood Education Journal, ۳۶۹-۳۶۳, (۴)۳۵. <https://doi.org/10.1007/s-007-10643-0-0189>

